

پنج شنبه‌ی هفته‌ی قبل بود که آخرین پرینت این ترم دانشجوهارو رسوندم خونشون. این ترم یه خورده با ترم های دیگه متفاوت بود، بیشتر دارم تغییر نسل رو حس میکنم، از اثرات کهولت سنه : )))

**اسم خودمو گذاشتم ساقی پرینت :** شاید ترم های قبل، پرینت رو میبردیم واسه بچه ها ولی نه به تعداد این ترم، واقعا وقتی میبینم بعضیا حتی پیامک نمیدن که پول قبض واسشون نیاد که بتونن زندگیشون رو مدیریت کنن، نمیتونم بی تفاوت باشم، انواع تحویل گرفتن رو هم داشتم ، از کسایی که جلو در خونشون منتظر رسیدن من بودن که سریع پرینت رو بگیرن داشتیم ، تا افرادی که یک ربع زمان می برد آماده بشن بیان جلو در پرینتو بگیرن :/

من هنوز دانشجو موندم، با دانشجوها تو شور و هیجان ترم وارد میشم، با دانشجوها پرینتاشون رو میگیرم، با دانشجوها تا آخرین لحظه پروژه هاشون رو انجام میدم، شاید باورتون نشه ولی حتی با دانشجوها اسباب کشی شون رو هم تا جایی که بتونم انجام میدم، با دانشجوها هر جای خونه مشکل داشته باشه، تعمیر هم میکنم... اینا رو مینویسم اینجا بمونه که بعدا یادم نره و مرور کنم چه دورانی رو گذروندم ومیگذرونم، وگرنه خداشاهده که اجر و ثواب این کارها واسم ذره ای اهمیت نداره، به شما هم توصیه میکنم هیچ وقت واسه جمع کردن ثواب کار نکنید، همین که خدا ببینه، لبخند بزنه، خوشش بیاد کافیه...

اینجا از انواع و اقسام رشته های فنی هستن، از بچه های کامپیوتر و حسابداری که شاید در طول ترم ۳ ۴ بار تشریف بیارن. تا بچه های طراحی لباس و گرافیکو معماری که تا آخرین لحظه‌ی تحویل ژورنال تا ۱۰ ۱۱ شب اینجا بودن و کاراشون رو انجام میدادیم، چقدر دوست داشتم دو سه هفته قبل، که تا جلوی درب مغازه و پیاده‌رو واساده بودن یک نفرشون یه عکس میگرفت یادگاری اون روزای سخت و پرکار ، اما شیرین رو داشته باشم.

خلاصه که هر روز این دفترکار ما داستان خودشو داره ، از اتفاقاتی که میوفته ، از صحبت هایی که میشه...

به قول یک عزیز، تو تابلو مغازتو عوض کن بنویس دفتر مشاوره قلم . واسه چی میگی تایپ و تکثیرم؟! راستم میگه 😊 اینجا پیرو جوون کوچیک و بزرگ، دختر و پسر، میان تا جایی ک بتونم و در توانم باشه کمکشون میکنم ، حالا مالی بشه فکری و اعتقادی باشه یا حتی سیاسی، فقط امیدوارم با خط فکریه من و راهنمایی هایی که میدم بیشتر گمراه نشن :))

همه اینارو نوشتیم که بگم ، بعضی از این دانشجوها واسه من به معنای واقعی کلمه مثل خواهرن ، شاید باورتون نشه من یه لیست دارم از اسامی بچه ها، که گاهی وقتا که خدا توفیق بده باهاش خلوت کنم، دونه دونه شون رو دعا میکنم، تو این لیستی که گفتم، کسایی هستن که فکرشو هم نمیکنن، حتی فارغ التحصیل شدن و رفتن، حتی از لحاظ اعتقادی و سیاسی زمین تا آسمون با من متفاوتن. شاید الان یکی دوسال هم باشه حتی در حد پیام هم خبرشونو ندارم، ولی معیار و ملاکم واسه اینکه به یادشون باشم یه سری چیزای دیگست...

اگر خدا جای خواهر، دوتا داداش گل بهم داد، ولی خیلی زیاد خواهر ندادنش رو واسم جبران کرد، من واقعا طعم خواهر داشتن رو بارها چشیدم و میچشم، از همه‌ی محبت هایی که در طول سال بهم میکنن، از انواع و اقسام غذاهایی که یهو درست میکنن میارن، از همه‌ی سوغاتی هایی که از شهرشون میارن گرفته، تا این اواخر که متوجه شده بودن پسریم بیمارستان بستری شده ، چقدر پیام میدادن و پیگیر بودن... این عکسی که پایین میزارم . ترکیبی از بچه های کامپیوتر و گرافیکه اگر اشتباه نکنم... اومده بودن نمایشگاه کالیگرافی ، که همسرم چند تا از آثارش اونجا بود.

واقعا خیلی خیلی زیاد از این کارشون لذت بردم، شما شاید هیچوقت درک نکنید منی که سال ها خواهر نداشتم ، چقدر لذت میبرم از مجموعه ی این اتفاقات... ولی اینارو اینجا می نویسم واسه روزی که من نیستم و شماها هستید، و بدونید که خیلی ممنون لطف و توجهتونم. ان شاءالله جبران تمام این محبت ها باشه واسه اونطرف، اینجا که کار زیادی از دستم برنمیاد ولی اونطرف قول میدم خیلی واستون جبران کنم...

**سیدحمیدرضا**  
**seyedhamidreza.ir**